

دیپلماسی عمومی؛ بوسه مرگ

چارلز ولف، برایان روزن/ترجمه: علی گل محمدی

◀ نتایج حاصل از بررسیهای آماری وضعیت خوبی را برای امریکا از منظر افکار عمومی جهان نشان نمی‌دهد و این در حالی است که امریکا برای دوام امنیت ملی خود شدیداً نیازمند کنترل افکار عمومی ملتها و دولت‌های جهان است. اکنون مشاوران و محققان وابسته به دستگاه‌های دولتی امریکا عمیقاً موضوع بازگشت به عصر طلایی دیپلماسی آزادمنشانه امریکا را دنبال می‌کنند و به دنبال راهکارهایی برای کاستن از شتاب فروریختن اعتبار فرهنگی و تاریخی امریکا هستند؛ چرا که بی‌اعتباری امریکا در سالهای اخیر از سطح افکار عمومی ملتها به دولت‌ها نیز سرایت کرده و حتی متحدان قدیمی امریکا انتقاد از این کشور را مایه کسب پرستیژ و منزلت آزادیخواهانه می‌دانند.

نیوتن مینو (Newton Minow)، مدیرکل پیشین هیات‌مدیره موسسه RAND و مدیر پیشین کمیسیون انجمن‌های فدرال، اخیراً (در نوزدهم مارس ۲۰۰۲ در شهر شیکاگو) سخنرانی مهمی در خصوص توسعه و سامان‌بخشی به استراتژی «دیپلماسی عمومی» (Public Diplomacy) با هدف دستیابی به روش‌های مناسب برای ترویج و حمایت از ارزش‌های آمریکایی در جهان ارائه داد. در راستای این خطابه، رئیس و مدیر داخلی موسسه RAND، جیمز تامسون (James Thomson) و جانشین رئیس موسسه میشل ریچ (Michael Rich) از سوی اعضای RAND پیشنهادهایی را دریافت کردند مبنی بر این که در یک تحقیق کوتاه‌مدت، عناصر اصلی مربوط به یک دیپلماسی عمومی و کارآمد را تبیین کنند. آنها از میان خودشان چارلز ولف (Charles Wolf) را برای ارائه ماحصل این تحقیق انتخاب کردند و مقاله پیش رو نتیجه این تلاش می‌باشد.

امریکا از نظر وجهه خارجی با مشکل مواجه شده است و این مشکل ابعاد جهانی دارد؛ حتی سران برخی کشورهای متحد سنتی امریکا نیز بی‌اعتبار کردن این کشور را برای خود فرصتی مناسب و از نظر سیاسی سودمند تلقی می‌کنند. اما این مشکل در منطقه خاورمیانه و عمدتاً در کشورهای مسلمان از شدت بیشتری برخوردار است.

نظرسنجی‌های اخیر به‌خوبی عمق و گستره این دشمنی را نشان می‌دهد. در فاصله زمانی دسامبر سال ۲۰۰۱ تا ژانویه سال ۲۰۰۲، موسسه نظرسنجی گالوپ (Gallup) نظر ده‌هزار نفر از مردم نه کشور مسلمان را مورد بررسی قرار داد. مطابق نتایج این نظرسنجی، به‌طور متوسط بیش از یک‌دوم پاسخ‌دهندگان نسبت به امریکا نظر مخالف داشتند.

رواج دیدگاه‌های مخالف نسبت به امریکا در ایران مساله غیرمنتظره‌ای نیست؛ چراکه این کشور بیش از بیست سال است که روابط خصمانه‌ای با امریکا دارد. طبق نتایج حاصله از نظرسنجی مذکور، در ارتباط با کشورهای به‌ظاهر متحد امریکا، دیدگاه‌ها حتی بفرنج‌تر است؛ چنان‌که تنها شانزده درصد از پاسخ‌دهندگان عربستانی - کشوری که از قرار معلوم از متحدان قدیمی امریکا در منطقه محسوب می‌شود - نسبت به امریکا نظر مساعد داشتند. در حالی که شصت و چهار درصد از آنها در مخالفت با امریکا اعلام‌نظر کردند. نتایج حاصله در کویت به‌مراتب وخیم‌تر است. در کشوری که امریکا یک دهه پیش به قصد آزادسازی آن وارد جنگ شد، تنها کمی بیش از یک چهارم پرسش‌شوندگان دیدگاهی موافق نسبت به امریکا داشتند.

بر اساس نظرسنجی که موسسه پیو (Pew) در تابستان سال ۲۰۰۲ انجام داد و در تعدادی از کشورها نیز در ماه می سال ۲۰۰۳ و مارس ۲۰۰۴ تکرار شد. نتایج مشابهی به‌دست آمد. علاوه بر این، طبق نظرسنجی موسسه پیو، به‌نظر

می‌رسد که افکار عمومی خارجیه نسبت به امریکا بدتر نیز شده است؛ هرچند در برخی نمونه‌ها نتایج ماه مارس ۲۰۰۴ نسبت به نتایج ماه می ۲۰۰۳، بهبود ناچیزی را نشان می‌دهد.

حتی اگر اعتبار چنین نظرسنجی‌هایی مورد سوال قرار گیرد، احتمالاً می‌توان نتیجه گرفت که اکثر مردم کشورهای خاورمیانه و مسلمان به‌طور قطع مخالف امریکا هستند.

این نارضایتی را نمی‌توان به این بهانه که نظرات مبهم و بی‌پایه مردمی است که در سرزمین‌های دوردست زندگی می‌کنند و رفتار و تمایلاتشان برای امریکا هیچ اهمیتی ندارد، به‌راحتی مردود دانست. هرچند شاید این نارضایتی حاکی از پیامدهای نامطلوب برای امریکا نباشد اما این اطمینان هم وجود ندارد که بروز چنین پیامدهای قطعاً منتفی است. یکی از اعضای بانفوذ کنگره نیز اظهار داشته است که «برداشت و احساسات خارجیه نسبت به امریکا، پیامدهایی داخلی در پی خواهد داشت.»^۱ این مساله به‌ویژه زمانی جدی خواهد بود که در نظر بگیریم افکار عمومی خارجیه و رفتار کشورهای متبوع ایشان تاثیر بسیاری بر امنیت ملی امریکا دارد.

شارلوت بیرز (Charlotte Beers) - معاون سابق وزارت خارجه ایالات متحده در بخش دیپلماسی عمومی و روابط عمومی - پیامدهای احتمالی انزجار مردم خاورمیانه را از امریکا به‌طور خلاصه چنین برمی‌شمارد: «ما درباره میلیون‌ها نفر از مردم عادی صحبت می‌کنیم، شمار بسیاری که به‌نحوه‌تاثیرانگیزی غیرعادی جلوه داده شده‌اند اما به‌دقت تصاویری از ما را در ذهن خود حک کرده‌اند - تصاویری بسیار منفی، غیرعادی و خصمانه - به‌طوری‌که همین‌جا به شما اطمینان می‌دهم که نسل جوانی از تروریست‌ها در حال شکل‌گیری است. میان آنچه هستیم و آن‌گونه‌که دوست داریم در نظر دیگران جلوه‌کنیم و آن‌گونه‌که در حقیقت دیده می‌شویم، شکاف بسیار وسیعی وجود دارد.»^۲



این شکاف باید مسدود شود. پریزدنت جورج بوش به سادگی تکلیف را روشن کرده است: «در نقل حکایت و توصیف خودمان باید به شکل بهتری عمل کنیم.»^۴ این مهم، وظیفه دیپلماسی عمومی است.

تعریف دیپلماسی عمومی

مطابق تعریف وزارت خارجه [ایالات متحده] «دیپلماسی عمومی به آن بخش از برنامه‌های دولتی گفته می‌شود که به قصد اطلاع‌رسانی و یا اعمال نفوذ بر افکار عمومی سایر کشورها انجام می‌شوند.»^۵ نخستین بار در سال ۱۹۶۵ ادmond گالیون (Edmund Gallion) - دیپلمات حرفه‌ای سرویس خارجی و پس‌از آن رئیس دانشکده حقوق و دیپلماسی فلچر (Fletcher) در دانشگاه تافتز (Tufts) - در ارتباط با موسسه‌ای در مرکز دیپلماسی عمومی ادوارد آر. مورو (Edward R. Murrow) در دانشکده فلچر، از این عبارت استفاده کرد. در آن زمان، در کتابچه راهنمای مرکز مورو ذکر شده بود: «دیپلماسی عمومی... از مباحث مربوط به تاثیرگذاری بر تمایلات و رفتارهای عمومی در راستای برقراری و اجرای سیاستهای خارجی بحث می‌کند. دیپلماسی عمومی به ابعاد مختلفی از روابط بین‌الملل - فراتر از دیپلماسی سنتی - ... [از جمله به فعالیتهای مربوط به] جهت‌دهی به افکار عمومی مردم سایر کشورها از طریق دولت‌ها، تعامل میان گروههای ذی‌نفوذ و بخش خصوصی با هم‌تایان خود در کشورهای

دیگر... و جریان فراملی اطلاعات و آراء مربوط می‌شود.»^۶ دولت تلاش می‌کند میان دیپلماسی عمومی و تبلیغات - که گاهی، و نه همیشه، با موفقیت همراه است - تمایز بگذارد؛ باین استدلال که دیپلماسی عمومی همواره با واقعیتهای شناخته‌شده سروکار دارد اما تبلیغات در کل بر ملغمه‌ای از فریبها و دروغها استوار است که با واقعیات در آمیخته‌اند.^۷

در سایر فرمولها، دیپلماسی عمومی، آن‌گونه که هست معرفی نمی‌شود؛ به‌عنوان مثال، گروه برنامه‌ریزی که در سال ۱۹۹۷ به منظور تلفیق آژانس اطلاعاتی آمریکا در وزارت خارجه تشکیل شده بود، به شرح ذیل «دیپلماسی عمومی» و «امور اجتماعی و عمومی» را از یکدیگر متمایز کرد: «امور اجتماعی و عمومی فراهم‌ساختن اطلاعات برای عموم، مطبوعات و سایر نهادهایی است که با اهداف، سیاستها و فعالیتهای دولت آمریکا در ارتباطند. فحوائ اصلی امور اجتماعی و عمومی، اطلاع‌رسانی به مخاطبان داخلی است... [درحالی‌که] دیپلماسی عمومی درصدد تحصیل و ترفیع منافع ملی آمریکا از طریق اطلاع‌رسانی، اعمال نفوذ و درک مخاطبان خارجی است.»^۸

ظرایف و باریک‌بینیهای معنایی در این تمایزات متعدد، موشکافیها و حساسیتهای کلامی الهیات قرن شانزدهم را به یاد می‌آورد. درواقع دیپلماسی عمومی و امور اجتماعی بیش‌ازآن چیزی که در تعاریفشان تلویحا اشاره شده، در وظایفشان دارای همگرایی و همسانی هستند. آنچه برای مخاطبان داخلی اطلاع‌رسانی می‌شود،

اغلب از سوی مخاطبان خارجی نیز دریافت می‌گردد و بالعکس موضوعاتی را نیز که به منظور اطلاع‌رسانی برای مخاطبان خارجی در نظر گرفته شده‌است، از سوی مخاطبان داخلی قابل دسترسی است.

تعبیر دیگری از دیپلماسی عمومی تحت عنوان آنچه «دیپلماسی عمومی نیست» - تعبیری که مفسر آن مدعی است اگر مورد کم‌لطفی قرار نگیرد، موضوعی اساسی است - تصریح می‌کند که «دیپلماسی عمومی آمریکا، نه عمومی است و نه دیپلماتیک. نخست آن که دولت آمریکا - و نه عموم مردم این کشور در گستره وسیعتر - پیام‌رسان اصلی در عرصه جهانی است که البته نسبت به صحت آن تردید بسیاری وجود دارد. علاوه بر آن، وزارت خارجه که بیشترین تلاشها را در عرصه خارجی دارد، به دیپلماسی عمومی نه به‌عنوان ابزار گفت‌وگو بلکه به‌عنوان عملی یکجانبه نگاه می‌کند... این امریکا است که جهان را مخاطب قرار داده‌است.»^۹

شاید با مقایسه مولفه‌های اساسی دیپلماسی عمومی با «دیپلماسی رسمی» بتوان تعریف بهتری از آن به دست داد. نخست آن که دیپلماسی عمومی شفاف است و در سطح وسیعی نشر و گسترش می‌یابد، درحالی‌که دیپلماسی رسمی (جدای از اخباری که گهگاه به بیرون درز می‌کند) مبهم است و به‌صورت کاملاً محدود منتشر می‌شود. دوم این که دیپلماسی عمومی توسط دولت به گروه گسترده‌تری از «مردم» (به‌عنوان نمونه، مردم خاورمیانه و یا جهان اسلام^{۱۰}) - یا در برخی مواقع

به‌طور‌گزینی - منتقل می‌شود. درحالی‌که دیپلماسی رسمی از سوی دولت‌ها به دولت‌های دیگر منتقل می‌شود. سوم، موضوعاتی که به دیپلماسی رسمی مربوط می‌شود با رفتار و سیاست‌های دولت‌ها سروکار دارد. درحالی‌که موضوعات دیپلماسی عمومی به رفتار و تمایلات عموم مردم [دیگر کشورها] مربوط می‌شود.

البته ممکن است این مردم با توضیح رفتارها و سیاست‌های آمریکا - که گاهی از آن سوءتعبیر شده است - تحت تاثیر قرار گیرند. علاوه‌براین، به میزانی که رفتار و سیاست‌های یک دولت خارجی از رفتار و تمایلات شهروندان متاثر می‌شود، دیپلماسی عمومی می‌تواند به همان میزان با تاثیرگذاری روی شهروندان این دولت‌ها بر دولت‌ها اثر بگذارد.

آنچه در این مقاله بررسی خواهد شد، چگونگی مطلع ساختن ملت‌ها نسبت به آرمان‌های موردنظر آمریکا - همچون کثرت‌گرایی، آزادی، دموکراسی - که ارزش‌های اساسی انسانی محسوب می‌شوند و باید در کشورهای آنها نیز رواج یابند، و نیز چگونگی ترغیب آنان در راستای این ارزش‌ها است. درارتباط با این موضوع، دو پرسش وجود دارد که در مباحث مربوط به دیپلماسی عمومی به‌ندرت به آنها پرداخته شده است: ۱- آیا ضرورتی دارد که دولت آمریکا تنها - و یا مهمترین - پیام‌رسان مفاهیم دیپلماسی عمومی باشد یا بهتر است این وظیفه خظیر را با شراکت سایر پیام‌رسانان بالقوه مثل سازمان‌های غیردولتی (غیرانتفاعی)، مراکز مستقل تجاری، کارگری و دانشگاهی به‌عهده بگیرد؟ ۲- آیا به جای تک‌گویی‌های یک‌طرفه، بهتر نیست دولت آمریکا وظیفه انتقال و پیام‌رسانی دیپلماسی عمومی را از طریق برگزاری گفت‌وگوهای دوجانبه (و یا گفت‌وگوهای چندجانبه در قالب بریایی فراخوان، میزگرد و تضارب آراء) دنبال کرد؟

هدف و انگیزه:

کالاهای خصوصی و کالاهای عمومی

چهار فرضیه مرتبط - که اعتبار هر یک از آنها نامعین است - آشکارا و تلویحا عامل و انگیزه برای تحرک و بهبودبخشیدن به «دیپلماسی عمومی» در آمریکا هستند. نیوتن مینو (Newton Minow) با انعکاس این فرضیه‌ها، شدیداً بر ضرورت انجام اصلاحات زیر تاکید کرده‌است:^۱

۱- بخشی از علت رواج احساسات ضدآمریکایی در خارج، به‌ویژه - اما نه منحصرأ - در خاورمیانه و در میان عموم مسلمانان، از ناتوانی «دولت آمریکا در نشر پیام آزادی و دموکراسی به یک میلیارد جمعیت مسلمان... و نیز از ضعف این دولت در معرفی خود به مردم جهان ناشی می‌شود.»

۲- برعبر این واقعیت که «صنایع ما در زمینه فیلم، تلویزیون و نرم‌افزار رایانه‌ای بازارهای جهانی را در اختیار گرفته‌اند»، آمریکا در زمینه انتقال پیام خود ناموفق بوده‌است.

۳- برای جبران ضعفی که در زمینه دیپلماسی عمومی داریم، شاید بتوان با بررسی «استعداد بازاریابی آمریکاییها در زمینه فروش ترانه‌های مدونا یک خواننده زن آمریکایی، پستی کولا، کوکاکولا، کشفهای ورزشی

مایکل جردن و همبرگرهای مکدونالد (McDonald) در سراسر جهان» چنین راه‌حلی را سراغ گرفت.

۴- به‌منظور برقراری ارتباط میان این فرضیه‌ها، باید به این موضوع اشاره کرد که با استفاده از استعداد بازاریابی و عرضه کالاهای آمریکایی، باید بتوانیم دیپلماسی عمومی‌مان را به‌گونه‌ای تجهیز کنیم که فرایند توضیح و دفاع از ارزش‌های [آمریکایی] در جهان، در مواجهه با احساسات ضدآمریکایی موثرتر عمل کرده و دیدگاه‌های مثبت تری را نسبت به آمریکا ترویج نماید. استدلال فوق عمیقاً دچار ضعف و نقصان است. خیالپردازی خواهد بود که فکر کنیم با الگوگیری از استعداد بازاریابی و عرضه کالاهای آمریکایی - ولو با اختصاص شصت و دو میلیون دلار برای راه‌اندازی یک شبکه جدید تلویزیونی در منطقه خاورمیانه - می‌توان به‌نحو موثری احساسات ضدآمریکایی را کاهش داد.^{۱۱}

مبحث فوق دارای سه نقص اساسی است: اولین نقص از یکسان‌انگاری کالاهای خصوصی و کالاهای عمومی (یا جمعی) از این‌ها متداخل ناشی می‌شود که آنچه در بازاریابی نوع اول (خصوصی) موثر دانسته می‌شود، برای نوع دوم (عمومی) نیز تجویز شده‌است. درواقع، تلاش‌ها و مهارت‌هایی که در ارتقای نوع اول جواب می‌دهند، چه‌بسا در نوع دوم نتیجه منفی به بار آورند.

ترانه‌های مدونا و همبرگرهای مکدونالد کالاهایی خصوصی هستند که عرضه آنها حاصل تجربه‌هایی شخصی است. یک مشتری می‌تواند به‌آسانی و با بهره‌گیری از توانایی‌هایی نظیر دیدن، شنیدن، احساس کردن، چشیدن و بوییدن نظر مثبت یا منفی خود را درخصوص این محصولات ابراز کند. علاوه‌برآن که کالاهای خصوصی شدیداً مورد سنجش قرار می‌گیرند، هر مشتری می‌تواند فارغ از آنچه دیگران تصمیم می‌گیرند یا می‌پسندند، در مورد جنس مورد نظر خود تصمیم بگیرد. درواقع ارزشگذاری تجربی با صرف هزینه اندکی قابل حصول است.

اما این ویژگی‌های کالاهای خصوصی به‌شدت آنها را از کالاهای عمومی مثل دموکراسی، تسامح و تساهل، حاکمیت قانون و به‌طورعموم ارزش‌های آمریکایی و «روایت آمریکایی» متمایز می‌کند. در عوض، مفهوم، کیفیت و فواید مرتبط با این کالاهای عمومی برخلاف مورد دیگر که بستگی به عمل یک فرد خاص داشت، به میزان زیادی به درجه بالای فهم، درک، پذیرش، گزینش و اجرای آنها از سوی دیگران بستگی دارد. به‌عنوان مثال، ارزشگذاری مفاهیمی چون تسامح از سوی یک فرد، تا حد زیادی به پذیرش متقابل آن ارزشگذاری و به‌کارستن آن از سوی دیگران بستگی دارد. این کالاهای عمومی نه تنها «غیرقابلی»^{۱۲} هستند بلکه تحقق منافع شخصی از آنها منوط به پذیرش (استعمال) جمعی آنها از سوی همه و یا دست‌کم گروه بزرگتری است که شخص نفع‌برنده نیز عضوی از آن گروه می‌باشد. هنگامی که این کالاهای جمعی فراهم شد، منافع آن بدون تحمیل هرگونه هزینه اضافی، برای دیگران نیز قابل حصول است. کسانی که از مزایای کالاهای خصوصی بهره‌مند می‌شوند، در ازای آن به‌طور مرتب پول می‌پردازند؛ اما افراد بهره‌مند از مزایای

میان آنچه هستیم و آن گونه‌که

دوست داریم در نظر دیگران

جلوه کنیم و آن گونه‌که در حقیقت

دیده می‌شویم، شکاف بسیار

وسیع وجود دارد.

این شکاف باید مسدود شود.

پرزیدنت جورج بوش به‌سادگی

تکلیف را روشن کرده‌است: «در نقل

حکایت و توصیف خودمان باید به

شکل بهتری عمل کنیم.» این مهم،

وظیفه دیپلماسی عمومی است

دیپلماسی عمومی به آن بخش از

برنامه‌های دولتی گفته می‌شود که

به قصد اطلاع‌رسانی و یا اعمال

نفوذ بر افکار عمومی سایر کشورها

انجام می‌شوند

در هنگام ذکر عنوان برای دشمنان، باید دقت کرد تا ناخواسته موجب تحقیر کسانی نشویم که امریکا در صدد جذب آنها است؛ در کل منظور آن است که دشمنان را می توان بی آنکه مشخصا از آنها نام برده شود، تحت عناوین افراط‌گرا، دیکتاتور، استثمارگر زنان و سایر اقدامات نفرت‌انگیز - از نظر هواداران مورد نظر - به‌عنوان متهمان به ارتکاب جرم مورد خطاب و شناسایی قرار داد

کالاهای عمومی، چنین مبلغی را پرداخت نمی‌کنند. تایید و حمایت از کالاهای خصوصی (به‌ویژه به‌صورت سرمایه‌گذاری)، به خرید مقادیر مشخصی از این کالاها توسط مشتریان براساس قیمت بازار بستگی دارد. تایید و حمایت از کالاهای خصوصی به مسائل دیگری نیز منوط است؛ مثلا به تایید و حمایت «گروه هواداران» بستگی دارد که اعضای آن به‌طور گروهی از مزایا و منافع کالاهای جمعی استفاده می‌کنند و دیر یا زود، به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم می‌توانند مسئولیت هزینه‌های این همراهی و حضورشان را به‌عهده بگیرند.

تفاوت کلیدی دیگر میان کالاهای خصوصی و عمومی، مربوط به اجرای دیپلماسی عمومی بوده و برای آن حائز اهمیت است؛ چراکه کالاهای خصوصی چندپارچه و تفکیک پذیر (رقابتی) هستند و سلیقه یک نفر در انتخاب و مصرف یک کالای خصوصی منوط به این نیست که فرد دیگری نیز همان کالا را مصرف کند؛ اما در مورد کالاهای عمومی شرایط به‌گونه دیگری است؛ چراکه کالای موردنظر باید به‌صورت جمعی به مصرف برسد (از این رو غیررقابتی است) و یا دست کم باید به‌صورت جمعی خریداری شود. همین‌طور، افرادی که از یک کالای خصوصی خوششان نیاید، به‌راحتی می‌توانند با حذف آن از برنامه کالاهای مصرفی خود، از مصرف آن امتناع کنند. اما کالاهای عمومی از آنجاکه مصرفشان به‌صورت جمعی است، هیچکس نمی‌تواند آنها را در حاشیه قرار دهد و یا از خود دور کند. درواقع، دسترسی یک فرد به این کالاها، مستلزم تحمیل آنها بر همه است. یک نفر می‌تواند لوح فشرده آهنگهای مدونا را تهیه کند، بدون این‌که کس دیگری مجبور به انجام چنین کاری باشد؛ اما همان شخص نمی‌تواند از دموکراسی برخوردار شود مگر این‌که ارزشهای دموکراتیک به‌صورت جمعی پذیرفته و حمایت شوند.

این تفاوت برای مصرف‌کنندگان بالقوه کالاهای عمومی موانعی را ایجاد می‌کند که مصرف‌کنندگان بالقوه کالاهای خصوصی با آن روبه‌رو نیستند. یک گروه هوادار حق رای، حقوق زنان، آزادیهای مدنی و ارزشهای دموکراتیک را به‌عنوان کالاهای جمعی مورد درخواست عموم، مورد توجه قرار می‌دهد و از این رو ممکن است مورد خصومت گروه مخالف و سرسختی قرار گیرد که این مجموعه مسائل را شر و مضر به حال عموم تلقی می‌کند. در ذیل درباره گروه‌های مشخصی از مسلمانان بحث خواهیم کرد که با هواداران و مخالفان خاصی در ارتباط هستند. وجود چنین تفاوت‌هایی میان کالاهای خصوصی و عمومی باعث می‌شود علیرغم وجود روشها و فنون بازاریابی و عرضه موثر در بخش کالاهای خصوصی، احتمال به‌کارگیری موفقیت‌آمیز این روشها و فنون در عرضه کالاهای عمومی دشوار باشد. موفقیت در هر یک از این عرصه‌ها ممکن است به برخی قواعد و استراتژیهای خاص بستگی داشته باشد که متفاوت از یکدیگرند؛ همان‌گونه که قواعد و استراتژیهای مورد استفاده برای دستیابی به موفقیت در بازی بسکتبال، با چنین قواعدی در بازی فوتبال تفاوت دارد.

مشکل دوم آن است که در میان برخی گروهها، فرهنگها و خرده‌فرهنگها، به‌رغم آن‌که آداب و ارزشهای

امریکایی بیشتر به صورت منطقی و مستدل جافانده است، اما باین‌وجود این آداب و ارزشها در نظر آنها به‌شدت منقور است و در برابر آن مقاومت می‌شود. سوءبرداشت نسبت به ارزشهای امریکایی منبع اصلی احساسات ضدامریکایی و عامل عمده مردود دانستن برخی از ویژگیهای بارز آداب و ارزشهای امریکایی است. حقوق زنان، بازارهای آزاد و رقابتی و نیز حق رای مخفی در برخی مناطق و نزد برخی گروهها ناخوشایند و مطرود است و به‌شدت با این‌گونه مسائل مخالفت می‌شود. وقتی این خصوصتها با رشک و حسد نیز همراه باشد، به مقاومت‌های خشونت‌بار منجر می‌شود.

سومین نقیصه، آن است که برخی سیاستهای خود امریکا نیز همواره عامل مهمی در برانگیختن احساسات ضدامریکایی در اکناف جهان بوده است. مشهودترین و پایدارترین این سیاستها که موجب برانگیخته‌شدن احساسات ضدامریکایی می‌شود، پشتیبانی قاطع امریکا از اسرائیل است. بخش اعظم خاورمیانه این موضع امریکا را پشتیبانی از یک قدرت نظامی سلطه‌جو، قدرتمند و غالب می‌داند؛ درحالی‌که نگرانی امریکا از مشکلاتی که گریبانگیر قربانیان فلسطینی شده است و حمایت این دولت از آنها، مورد تردید بوده و با بغض و کینه مسلمانان همراه است.^{۱۴} [درواقع] اگر بخواهیم بگوییم که حمایت امریکا از اسرائیل صرفا در راستای عمل به ارزشهایی چون دموکراسی، مدارا و دفاع از آزادی است و این حمایت منکر شمول این ارزشها در حق فلسطینیها نیست، چنین توجیهی غیرممکن به‌نظر می‌رسد.

بخش دیگری از داستان که به‌شکلی مفید توسط دیپلماسی عمومی امریکا برای «هواداران» مسلمان قابل تعریف است، حمایت مکرر امریکا از ترکیه مسلمان برای پذیرفته‌شدن در اتحادیه اروپا است که همواره و به‌شدت از سوی این اتحادیه و به‌ویژه از سوی آلمان و فرانسه با آن مخالفت می‌شود. تکرار حمایت امریکا از تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی، موضوع سومی است که با کمک یک دیپلماسی عمومی مناسب و به‌نحوی شایسته قابل تاکید می‌باشد.

به‌همان اندازه که اطلاع‌رسانی درباره سابقه حمایت و دفاع امریکا از مسلمانان اهمیت دارد، به‌همان میزان نیز ترغیب منطقی این سیاست مهم است. در این موارد، سیاستهای امریکا تحقق بخش و منعکس‌کننده ارزشهای دموکراسی، مدارا، حاکمیت قانون و کثرت‌گرایی است. دیپلماسی عمومی باید حامل این پیام غالب باشد که امریکا در تلاش است فارغ از در نظر گرفتن دین، قومیت و سایر ویژگیهای فردی و گروهی، این ارزشها را تحقق بخشیده و ترویج کند؛ هرچند اقداماتش در این زمینه، همواره با موفقیت توأم نبوده است. برجسته‌کردن مواردی که امریکا با ترویج این ارزشها باعث سودرسانی به ملت‌های مسلمان شده است، ممکن است باعث نمود و بروز بیشتر این نکته شود. باید دیگران را متقاعد ساخت که تحقق و پیشبرد این ارزشها صدقانه، جدی و پایدار می‌باشد و این امر مستلزم باور در یافت‌کنندگان پیام به این موضوع است که ارزشهای مذکور فی‌نفسه ارزشمند و «خیر» هستند. مخالفت‌های بالقوه با سیاستهای امریکا را می‌توان به‌سه‌گروه مجزا دسته‌بندی کرد: ۱. کسانی که قبول

دارند ارزشهای مدنظر امریکا، خیر هستند. ۲. کسانی که ممکن است بر این باور باشند که ارزشهای آمریکایی خیر نیستند اما خودشان به این ارزشها بعنوان وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف اصلی خودشان (مثل بهبود وضعیت شخصی و خانوادگی؛ بهبود وضعیت بهداشت و سلامت، آموزش و مهارتها و تضمین عزت نفس افراد) نظر دارند؛ ضمن آن که خود این انتظارات نیز خواناخواه با ارزشهای مذکور درارتباط هستند. ۳. کسانی که معتقدند ارزشهای آمریکایی و نیز اهداف مدنظر آن، درکل «شر» هستند و ازاین‌رو با همه این ارزشها مخالفند.

گروه اول بعضا کوچکترین جمعیت در میان سه گروه اخیر عنوان می‌شود؛ اما اخیرا شخص خاصی از ناظران مطلع اظهار داشته است که میزان تاثیر و نفوذ این بخش از اسلام می‌تواند به مراتب بیشتر از آن چیزی باشد که همواره تصور می‌شده است.^{۱۵} افرادی که در گروه اول جای می‌گیرند، نسبت به این استدلال که سیاستهای امریکا سودمند هستند، پذیرش بیشتری دارند؛ چراکه آنها از قبل بر این باور بوده‌اند که ارزشهای مورد نظر سیاستهای امریکا، اموری «خیر» هستند. این گروه صرفا باید قلع شوند که سیاستهای امریکا زمینه‌ساز چنین ارزشهایی است. متقاعد ساختن گروه دوم، مستلزم تمهیدات قبلی مثلا فراهم ساختن فرصتهایی جهت بهبود وضعیت شخصی و خانوادگی افراد و بهبود وضع بهداشت و آموزش و غیره) در بلور پذیر ساختن اعضای این گروه نسبت به این مساله است که ارزشهای مرتبط با اهداف موردنظر به‌خودی‌خود از نظر اعضای گروه دارای ارزش هستند.

این دو گروه مشترکا جمعی را تشکیل می‌دهند که از آن به‌عنوان «هواداران» و مخاطبان دیپلماسی عمومی یاد می‌کنیم. فرض بر این است که امکان متقاعد ساختن افراد گروه سوم وجود ندارد و آنها «مخالفان» دیپلماسی عمومی را تشکیل می‌دهند.

بنابراین دو وظیفه بر عهده ما است: نخست، انتقال پیام و تبیین استدلال درباره سیاستهایی است که امریکا سعی دارد آنها را تحقق بخشد؛ چراکه این سیاستها در پی پیشبرد آن دسته از ارزشها هستند که بیشتر از سوی گیرندگان پیام و مخاطبان - از جمله مسلمانان خاورمیانه و سایر نقاط - پذیرفته شده‌اند. دوم، روشن ساختن این موضوع است که ارزشهای مدنظر فی‌نفسه واجد اثرات جانبی دیگری هستند که به‌عنوان امور «خیر» پذیرفته شده‌اند.

فرضیه: هواداران و مخالفان

جهت بررسی بیشتر درباره بحث قبلی پیرامون تفاوت‌های موجود میان بازاریابی و عرضه کالاهای عمومی و کالاهای خصوصی و برقراری ارتباط میان آن بحث و مثالهایی که بیشتر درباب پتانسیل نویدبخش دیپلماسی عمومی مطرح شد، به‌منظور جهت‌دهی به بحث درباره دیپلماسی عمومی و فرمول‌بندی و راههای اجرای موثرتر تلاشهای امریکا در حوزه دیپلماسی عمومی، در ادامه، فرضیه «هوادار-مخالف» ارائه می‌شود: «بازاریابی موثر برای کالاهای عمومی که در اینجا مراد از آنها ارزشها و آرمانهای مورد احترام امریکا است، به دو عامل نیاز دارد:

۱- هواداران موجود یا قابل‌شناسایی که انتظار می‌رود کم‌ویش همسو با فحوای پیام دیپلماسی عمومی و به‌طورنسبی پذیرای آن باشند.

۲. مخالفان موجود یا قابل‌شناسایی که مخالفت عملی یا احتمالی آنها با پیام دیپلماسی عمومی می‌تواند به‌طورمستقیم یا غیرمستقیم موجب ایجاد چالش یا محرک بسیج و فعال شدن طرفداران این گروه شود.»

تاثیرگذاری پیامهای دیپلماسی عمومی و تلاشهایی که در این راستا صورت می‌گیرد - به‌طور کلی کارآمدی بازاریابی و عرضه کالاهای عمومی - به موارد ذیل بستگی دارد:

الف. متوسل شدن به هواداران شناسایی‌شده با تمرکز

درمانگاهها و مدارس در عراق مثالی از این نوع است؛ در اینجا برجسته‌ساختن جذابیت و گیرایی این اقدامات لزوما مستلزم اعتراف به مخالفت‌های موردانتظار از سوی گروههای مخالف نیست؛ بلکه برعکس، دیپلماسی عمومی می‌تواند با بی‌توجهی به مخالفت‌های بالقوه موجود و منحصرکردن واکنشها به شناسایی محدود این مخالفتها، زمینه پیشبرد اهداف خود را فراهم کند.

در موارد دیگر، اذعان به - و حتی پیش‌بینی - اقدامات بازدارنده و تلاشهای مخالفت‌آمیز و خشونت‌بار مخالفان، ممکن است موجب افزایش کارآمدی دیپلماسی عمومی شود. پیش از این تلاشهای مخالف و یا در پاسخ به آنها، می‌توان هواداران را در حمایت از



بر کالاها و اهدافی که دستیابی به آنها مورد نظر است. ب- به‌رسمیت شناختن صریح یا تلویحی مخالفانی که بر سر راه منافع هواداران قرار گرفته‌اند و مانع از تحویل کالاها می‌شوند.

ج- توجه به تنش موجود میان هواداران و مخالفان دیپلماسی عمومی و درعین حال سرمایه‌گذاری بر روی گروه هواداران.

در برخی موارد و شرایط، متمرکز ساختن دیپلماسی عمومی به جذب هواداران، همزمان با بی‌توجهی آشکار یا تلویحی نسبت به مخالفتها، ممکن است موجب افزایش کارآمدی شود. احداث و بازسازی بیمارستانها،

کالاهای عمومی مورد بحث بسیج کرد. به‌عنوان مثال، آموزش و تجهیز پلیس بومی عراق و نیروهای پدافندی این کشور درحالی‌که از ناحیه مخالفان مورد حمله قرار می‌گرفت، با استقبال هواداران مواجه شد.

در بخش بعدی که به مطالعات موردی مارتین لوتر کینگ (Martin Luther King) و نلسون ماندلا (Nelson Mandela) خواهیم پرداخت، فرضیه هوادار - مخالف مورد بررسی و استفاده مفصل قرار خواهد گرفت.

درس گرفتن از موفقیت‌های گذشته

این تحقیق در پی آزمون فرضیه هوادار-مخالف، آن را در

موفقیت‌های گذشته و در دو شرایط متفاوت به هنگام بازاریابی و عرضه کالاها عمومی (به‌ویژه محیط‌های مخالف و خصمانه) مورد محک قرار داده است. در این شرایط، کالاهای عمومی همان ارزشهای اصیل آمریکایی و یا موارد مشابه آن هستند. به‌طور مشخص، سخنرانی‌ها و نوشته‌های عمومی دکتر مارتین لوتر کینگ در تلاش برای احقاق حقوق مدنی و اساسی تمامی افراد و نیز گفته‌های نلسون ماندلا در تلاش برای خاتمه‌دادن به نظام تبعیض نژادی آپارتاید (apartheid) در آفریقای جنوبی در اینجا مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

البته بدیهی است شرایطی را که کینگ و ماندلا در آن فعالیت می‌کردند، متفاوت از شرایطی است که دیپلماسی عمومی آمریکا در آن اجرا می‌شود؛ به‌این‌معنا که کینگ و ماندلا شخصیت‌های پرجذبه (کاربرماتیک) منحصر به فردی هستند که اساساً آرمانها و پیام‌های عمومی آنها از ویژگی‌ها و نوع شخصیت ایشان متأثر است، اما دیپلماسی عمومی توسط دولت و یا نهادهای دولتی و یا به تحریک آنها به اجرا درمی‌آید؛ گرچه تفویض برخی از این مسئولیت‌ها به نهادهای غیردولتی می‌تواند مفید و موثر باشد. به رغم تفاوت‌های موجود، تلاش‌های صورت گرفته از سوی کینگ و ماندلا و دیپلماسی عمومی به‌نوعی با یکدیگر مرتبطند، به‌گونه‌ای که تجربیات دو شخص اول می‌تواند در اجرای دیپلماسی عمومی کارساز و آموزنده باشند. در هر سه مورد، تمرکز اصلی بر روی عرضه موثر کالاهای عمومی - از قبیل حقوق مدنی، برابری نژادی، برچیدن نظام تبعیض نژادی در زمان کینگ و ماندلا، ارزشهای دموکراتیک، ایجاد جوامع باز و بازارهای رقابتی - به‌ناچار مستلزم رعایت اصول دیپلماسی عمومی است. پیام‌های ارائه‌شده از سوی قهرمانان تاثیرگذاری که مستقیماً به عرضه کالاهای عمومی مرتبطند، به اندازه کافی مشابه محتوای این پیام‌ها در دیپلماسی عمومی است. به‌طوری‌که نکات مغفول‌مانده در مورد نخست، ممکن است در بهبود مورد دوم (دیپلماسی عمومی) موثر واقع شود. در زیر برخی نمونه‌های حائز اهمیت از نوشته‌ها و سخنرانی‌های عمومی این دو (کینگ و ماندلا) را گردآوری کرده‌ایم.

سخنرانی‌ها و مقالات مارتین لوتر کینگ

۱- سخنرانی در انجمن ترقی مونتگمری، تولد یک ملت جدید. (سخنرانی درباره آزادی در مراسم زیارتی - عبادی) به ما رأی بده، نامه از بریمینگهام جیل، من رویایی در سر دارم (در یک راهپیمایی در واشنگتن برای کار و آزادی). سخنرانی به‌هنگام دریافت جایزه نوبل در دهم دسامبر ۱۹۶۴. آن سوی ویتنام، این راهی که می‌رویم، ما را به کجا می‌برد (گزارش سالانه در یازدهمین گردهمایی رهبران مسیحیان جنوب)

سخنرانی‌ها و مقالات نلسون ماندلا

گام‌نهادن در راه آزادی، کار آسانی نیست (سخنرانی برای کنگره ملی آفریقا در دوران ریاست جمهوری). برای مبارزه باید تاکتیک‌های زیادی به‌کار برد (مقاله). اعتصاب عمومی (اظهاراتی به پشتیبانی از شورای اقوام ملی پس از محکومیت به توقیف در منزل). مرد سیاهپوست در دادگاه سفیدپوستان (اظهارات اولین دادگاه). سخنرانی در

گردهمایی کیپ تاون (Cape Town) به مناسبت آزادی از زندان، سخنرانی در گردهمایی شهرک سووتو (Soweto). سخنرانی در پارلمان سوئد، اظهارات در جمع رئیس‌جمهور و اعضای مجلس ملی فرانسه، سخنرانی در نشست مشترک مجالس نمایندگان و سنای آمریکا.

پس از این تفکیک و جمع‌بندی، برای هر کدام از آثار کینگ و ماندلا یک خلاصه آماری تهیه شد. در طول انجام تحقیق تفاوت آشکاری میان الفاظ و مفاهیم به‌کاررفته در سخنان ماندلا در قبل و بعد از زندان مشاهده می‌شود. برای بهتر نشان دادن این تفاوت، خلاصه آماری مربوط به ماندلا یک‌بار به‌صورت مجموع اظهارات و نوشته‌های قبل و پس از زندان و بار دیگر با تفکیک این دو از یکدیگر لحاظ شده‌است. (رک: جدول او ۲) برای نتیجه‌گیری از یک نمونه ساده کوچک، باید توجه ویژه‌ای صرف می‌گردید. علاوه بر این، نحوه جدول‌بندی ساده تعداد «اشارات» - همانگونه که در جدول‌های او ۲ نشان داده شده‌است - فاقد هرگونه نشانه تأکید و یا شدتی است که از متن قابل دریافت باشد. باین‌وجود، برخی از نتایج حاکی از تفاوت‌های چشمگیر میان رویکردهای کینگ و ماندلا است. اساساً در هر نوشته یا سخنرانی کینگ، تعداد اشارات مثبت بیشتر از اشارات منفی است. در عوض، اشارات منفی ماندلا پیش از زندان، همیشه با اظهارات مثبت برابر و یا از آن بیشتر بود؛ اما پس از زندان، سخنرانی‌های به‌نحو آشکاری تغییر کرد؛ به‌گونه‌ای که در سخنرانی‌ها و یا در نوشته‌های او، اشارات مثبت در قیاس با اشارات منفی به‌گونه‌ای اساسی بیشتر شده بود.

با رجوع به اطلاعات مربوط به هر کدام، متوجه می‌شویم که کینگ تمرکز اصلی فعالیت‌هایش به‌طور پیوسته و مکرر بر

کسب امور خیر و ارزشها قرار گرفته‌بود. در شش مورد از هشت اثر نمونه، به امور خیری که می‌بایست تحصیل می‌شد، بیش از دیگر آثار اشاره شده بود. با در نظر گرفتن برخی استثنائات، کینگ به‌طور متوسط با بسامد یک‌بار اشاره به اقدامات مخالفت‌آمیز، کمترین توجه را به اقدامات مخالف نشان داد. این رفتار او آشکارا در تقابل با اقدامات ماندلا بود که پیش از زندان در هر سخنرانی به‌طور متوسط سه یا چهار بار مخالفان شناخته‌شده و یا فعالیت‌هایشان را مورد هدف قرار می‌داد. باین‌حال، تأکیدات ماندلا پس از رهایی از زندان به‌شدت جهت عکس پیدا کرد؛ در عوض توجه او بر اشارات مثبت و هواداران متمرکز شد، ضمن آن که دیگر به‌ندرت به نکات منفی اشاره می‌کرد و گاه حتی توجهی به مخالفان نشان نمی‌داد.

پیام عمومی کینگ

این که کینگ همواره به امور خیر و به‌ویژه در آثارش به هواداران خاصی اشاره می‌کرد، با هدف خاصی انجام می‌گرفت. در واقع کینگ با این کار درصدد بود میان این هواداران و امور خیر ارتباطی استراتژیک برقرار سازد. هدف غایی او «داخل کردن سیاهپوستان به جریان اصلی زندگی مردم آمریکا در سریعترین زمان ممکن» بود.^{۱۶} کینگ متوجه شده بود که چنین اقداماتی - احقاق حقوق مدنی سیاهان - مستلزم همکاری بخش قابل‌ملاحظه‌ای از سفیدپوستان آمریکاست؛ و روشن بود که این گروه در زمره هواداران طبیعی و اصلی او محسوب نمی‌شدند. از این‌رو، کینگ می‌بایست دایره هواداران خود را گسترش می‌داد تا بتواند سفیدپوستان را نیز به خود جذب کند.

جدول ۱- نکات مورد اشاره در آثار و کارهای جمع‌آوری شده از مارتین لوتر کینگ

ردیف	تاریخ	عنوان	تعداد اشارات مثبت	تعداد اشارات منفی	تعداد اشارات خنثی	تعداد کل
۱	۱۹۵۵/۱۲	۱۵۸۵	۳	۰	۱	۴
۲	۱۹۵۷/۴	۷۰۲۷	۲	۰	۱	۳
۳	۱۹۵۷/۵	۲۵۳۷	۳	۴	۸	۱۵
۴	۱۹۶۳/۴	۶۸۶۳	۱	۳	۴	۸
۵	۱۹۶۳/۸	۱۵۷۴	۴	۱	۱	۶
۶	۱۹۶۴/۱۲	۱۱۲۵	۳	۲	۱	۶
۷	۱۹۶۷/۴	۶۷۳۸	۳	۱	۰	۵
۸	۱۹۶۷/۸	۷۶۲۷	۴	۲	۲	۸
جمع						
		میانگین	۴۳۸۵	۲/۱۸۸	۱/۶۳	۲/۳۸
		انحراف معیار	۲۹۰۲	۰/۹۹	۱/۴۱	۰/۵۰

کسب حمایت سفیدپوستان میانه‌رو یا تمرکز بر احقاق حقوق مدنی سیاهان - بعنوان یک هدف - نیز امکان‌پذیر می‌نمود، اما ارائه این هدف به‌گونه‌ای که برای امریکایی‌های غیرجنوبی نیز جذاب باشد، می‌توانست درصد این احتمال را افزایش دهد. در راستای این هدف کینگ تنها برای رسیدن به اهداف موردنظر خود از حقوق مدنی سیاهان صحبت نمی‌کرد بلکه احقاق حقوق مدنی سیاهان را برای کل امریکا سودمند و درواقع یک امر ضروری می‌دانست. در تصویری که او ارائه می‌کرد، احقاق حقوق سیاهان به‌نحوگریزناپذیری به عملی شدن اهداف و تعهدات ملت امریکا مرتبط می‌شد که آزادی و دموکراسی را وجهه عمل خود قرار داده بود. به سخنان زیر توجه کنید:

«در این جا با حسی مشترک گردهم آمده‌ایم؛ چراکه

دروهنه‌نخست و مهم‌تر از هر چیزی ما به‌عنوان شهروندان امریکا مصمم هستیم از حقوق شهروندی خود تا تحقق کامل مفهوم آن استفاده کنیم حضور ما در اینجا به‌خاطر عشقمان به دموکراسی است؛ چراکه عمیقاً بر این باوریم که تبدیل دموکراسی از نوشته‌ای بر روی یک ورقه نازک به یک عمل باشکوه بزرگترین شکل حکومت بر روی زمین است.»^{۱۷}

«اما متقاعد شدیم که نمی‌توانیم چشم‌انداز را بر روی حقوق مسلم سیاهان ببندیم، ما اعتقاد راسخ داریم تا زمانی که نوادگان برده‌های امریکا به‌طور کامل از زنجیرهایی که کماکان بر دست‌وپای آنها است رهایی نیابند، امریکا هرگز شاهد آزادی نخواهد بود و یا بهتر بگوییم: امریکا تا تحقق نیافتن این مساله، از بند خویش رها نخواهد شد.»^{۱۸}

همچنین شعار کینگ در سخنرانی‌اش در همایش

جدول ۲- نکات مورد اشاره در آثار و کارهای جمع‌آوری شده از نلسون ماندلا

تاریخ اثر	عبارت	آزادی	مسالمت‌آمیز	غیرمسلحانه	تفاهت	مصلحت‌محور	فصلت	جمهوریت	رهبران	تفاهت
قبل از زندان										
۱	۱۹۵۳/۹	۴۵۳۴	۰	۲	۰	۱	۰	۶	۰	۶
۲	۱۹۵۸/۲	۲۰۰۵	۱	۲	۰	۰	۳	۰	۱	۴
۳	۱۹۶۱/۶	۵۵۸۲	۲	۳	۰	۰	۲	۶	۴	۹
۴	۱۹۶۲/۱۰	۳۱۹۹	۰	۰	۱	۰	۲	۱	۰	۲
بعد از زندان										
۵	۱۹۹۰/۲	۱۶۰۷	۲	۰	۱	۰	۰	۰	۰	۴
۶	۱۹۹۰/۲	۱۹۹۶	۱	۴	۰	۰	۰	۰	۰	۸
۷	۱۹۹۰/۳	۱۱۵۸	۱	۲	۰	۰	۰	۰	۰	۴
۸	۱۹۹۰/۶	۱۸۴۷	۳	۲	۰	۰	۰	۰	۰	۶
۹	۱۹۹۰/۶	۲۶۶۷	۳	۱	۰	۰	۱	۱	۰	۵
جمع قبل از زندان										
میانگین		۳۸۳۰	۱/۲۵	۲/۱۰۰	۰/۱۵۰	۰/۱۰۰	۲/۷۵	۰/۳۵۰	۱/۱۰۰	۵/۲۵
انحراف معیار		۱۵۵۹	۰/۹۶	۱/۸۳	۰/۵۸	۰/۱۰۰	۰/۹۶	۲/۱۸۹	۲/۱۰۰	۲/۹۹
جمع بعد از زندان										
میانگین		۱۸۵۵	۲/۱۰۰	۲/۲۰	۰/۲۰	۰/۴۰	۰/۲۰	۰/۶۰	۰/۱۰۰	۵/۴۰
انحراف معیار		۵۵۴	۱/۱۰	۱/۱۰	۰/۴۵	۰/۵۵	۰/۴۵	۰/۸۹	۰/۱۰۰	۱/۶۷
مجموع قبل و بعد										
میانگین		۲۷۲۳	۱/۶۷	۲/۱۱	۱/۵۶	۰/۳۳	۱/۳۳	۱/۸۹	۰/۴۴	۵/۳۳
انحراف معیار		۱۴۶۶	۱/۰۰	۱/۳۶	۱/۳۳	۰/۴۴	۱/۵۰	۲/۴۲	۱/۲۳	۲/۱۸

رهبران مسیحیان جنوب، با عنوان «روح امریکا را نجات دهید»، به‌اندازه‌کافی گویای این مطلب بود. علاوه‌براین، او سعی می‌کرد میان اهداف آریبش تدوین شده و هواداران مدنظر، نوعی ارتباط قوی و مشخص ایجاد کند. هدف کینگ و برآورد او از اقدامات مورد نیاز برای دستیابی به این هدف، او را برآن داشت تا طیف گسترده‌تری از هواداران (سفیدپوستان امریکا) را به خود جلب کند؛ و لذا از یک سو ناگزیر بود اهداف و نیز طیف گسترده‌تری از هواداران را که برآورنده خواست امریکاییها باشند، مدنظر قرار دهد و از سوی دیگر ناگزیر به تفهیم این مساله بود که برای دستیابی به اهداف وسیع‌تر ابتدا باید به اهداف مشخص و محدودتری (حقوق مدنی سیاهان) دست یافت. با استفاده از این تاکتیک، کینگ توانست حمایت سفیدپوستان امریکا (طیف گسترده‌تر هواداران) را در جهت احقاق حقوق سیاهان (هدف محدودتر) جلب کند.

آنچه گفته شد، احتمالاً با دیپلماسی عمومی امریکا در خاورمیانه مرتبط بوده و توجه به آن برای این دیپلماسی حائز اهمیت است؛ به‌ویژه برای تأثیرگذاری مثبت بر رفتار و گرایشهای کسانی که ارزشهای امریکایی را اموری «شر» می‌دانند اما درعین حال در جستجوی بهبود وضعیت فردی و خانوادگی - اهداف همخوان با ارزشهای امریکایی - هستند. بنابراین، توجه به آنچه درخصوص تاکتیکهای کینگ گفته شد، بسیار حائز اهمیت است؛ چراکه لازم است این گروه در زمره هواداران موردنظر دیپلماسی عمومی امریکا قرار گیرند. بهره‌مندی از حمایت آنها درواقع مستلزم آن است که آنان متقاعد شوند اهداف امریکا - که ممکن است درحال حاضر مورد مخالفتشان باشد - جزء لاینفک اهداف دیگری نظیر بهبود وضعیت خانوادگی، فردی و بهداشتی، ارتقاء وضعیت آموزشی و فرصتهای شغلی است که مورد علاقه این گروه نیز هستند.

نحوه برخورد کینگ با مخالفان نیز آموزنده است. کینگ به‌ندرت مخالفان خود را باعنوان رسمی آنها مورد خطاب قرار می‌داد؛ چنان‌که حتی در صحبت از افرادی که از نظر وی مسئول رنج و محنت سیاهان بودند، با لحنی خشنی از آنان یاد می‌کرد (موارد مربوطه در متن زیر در میان علامت « » قرار داده شده‌اند) تا به‌این ترتیب از شدت انتقادش نسبت به آنها بکاهد:

«زمانی که سازمان ما ده‌سال پیش شکل گرفت، سیاست جداسازی و تبعیض نژادی هنوز بخشی از «ساختار جوامع و ایالات جنوبی محسوب می‌شد». سیاهان رنجور و دردمند از گرسنگی و تشنگی، از دستیابی به یک وعده غذا «محروم بودند». رستورانهای مناطق مرکزی شهرها هنوز برای ورود مردان سیاهپوست، مناطق ممنوعه «محسوب می‌شدند». استفاده از خدمات مسافرخانه‌های بین‌جاده‌ای و هتل‌های شهری هنوز برای سیاهان خسته از سفر «ممنوع بود». دختران و پسران سیاهپوست که نیاز مبرمی به فعالیتهای تفریحی داشتند، مجاز به استنشاق هوای تازه پارکهای شهرهای بزرگ نبودند. سیاهان علاقمند به یادگیری و دانش، به‌هنگام استفاده از خدمات کتابخانه‌های شهر، با یک (انه)ی بسیار جدی «مواجه می‌شدند». ده‌سال پیش، در مراکز قانونگذاری جنوب (ایالات جنوبی)، صدای احکام

«ابطال» و «مداخله جویی» «طنین انداز بود». از تمامی شیوه‌های توطئه‌گرانه برای جلوگیری از صاحب‌حقوقی شدن سیاهان «استفاده می‌شد». یک‌دهه پیش، هیچ سیاهپوستی وارد مجالس مقننه ایالات جنوبی نمی‌شد مگر به‌عنوان حمال یا راننده ده‌سال قبل، هنوز هم سیاهان بسیاری با احساس وحشت آفرین ترس و رنج ناشی از عدم برخورداری از حقوق انسانی هنوز روزها مورد آذیت و شیبها مورد حمله اشباح «قرار می‌گرفتند»^{۱۹}.

در این عبارات، لحن آرام و بی‌تفاوت کینگ بجا و مناسب به کار رفته است؛ چون دردها و آلامی که از آنها یاد می‌کند به گذشته تعلق دارند و تا زمان سخنرانی وی دوران آنها به سر آمده است؛ همچنین سخنانش موثر است، چون لحن آرام و خشنای او، بی‌آنکه دشمنان فعلی را متهم کند، دشمنان سابق را سخت مورد انتقاد و مواخذه قرار می‌دهد؛ به عبارت زیر توجه کنید:

«از کشتزارهای قدیمی ایالات جنوبی تا محله‌های قیرنشین سیاهان در ایالات شمالی، سیاهان به برخورداری از یک زندگی سوت و کور و فقیرانه «محکوم بودند». سیاهان که هیچ حقی برای تصمیم‌گیری درباره زندگی و سرنوشت خود نداشتند، «مجبور بودند» اقتدارگرایی و گاه تصمیمات بالهوسانه ساختار قدرت سفیدپوستان را بپذیرند»^{۲۰}.

در عبارت فوق، کینگ به «ساختار قدرت سفیدپوستان» اشاره می‌کند. از نظر کینگ، این عبارت انتخاب برجسی نسبتاً مشخص برای دشمن بود. حتی انتخاب این برجسب نسبتاً بی‌ضرر نیز در کلام او امر غیرمتعارفی محسوب می‌شد؛ چراکه وی به‌ندرت به دشمنان مشخص و خاصی اشاره می‌کرد، او در موارد معدودی هم که به مخالفان خود اشاره می‌کرد، به‌ندرت لفظ ناخوشایندی چون «ساختار قدرت سفیدپوستان» را به‌کار می‌برد؛ چراکه چنین عبارتی موجب بدنامی عموم سفیدپوستان آمریکا می‌شد و به‌تبع آن ممکن بود مانع از جلب حمایت این دسته از هواداران احتمالی شود.

در عوض، کینگ ترجیح می‌داد دشمنان را با عباراتی غیرشخصی تر و عاری از ابراز احساسات توصیف کند؛ مثلاً او از «زورگویان، اسلحه‌ها، سگها و گاز اشک‌آور» نام می‌برد، بدون اشاره به کسانی که قلاده سگها را در دست داشتند، یا اسلحه‌ها را در اختیار داشتند و یا از گاز اشک‌آور استفاده می‌کردند. کینگ به «سیستمی که هنوز دست به سرکوب می‌زد» اشاره می‌کرد، اما هیچ‌وقت در سخنان او به اسامی افراد حامی و یا کنترل‌گر این سیستم بر نمی‌خوریم.

باین وجود، در موارد نادری که کینگ از لحن آرام و خشن استفاده نمی‌کرد و مستقیم دشمنان را مورد خطاب قرار می‌داد، برجسبهای را انتخاب می‌کرد که بسیار فرافکنانه بودند: «جنایتکاران خونخوار»، «خشونت‌ورزان کلاهخودپوش»، «مرتجعین کم‌خرد»،^{۲۱} «کوکلاکس کلان‌ها» (Klansmen)، «وکلاهی شهروندان سفیدپوست»^{۲۲}.

اشاره‌های گاه و بیگاه کینگ به دشمنان نیز ممکن است به‌منظور جلب هوادارانی صورت گرفته باشد که در صدد جذبشان بود. توصیف دشمنان در قالب عبارات ایدئولوژیک تند، احتمالاً راهبردی هشیارانه بوده است به‌این معنا که لقاء

کند هواداران مختارند از دو گزینه یکی را انتخاب کنند: حمایت از کینگ و اهدافی که او به‌دنبالش است و یا حمایت از افراطیون و اهداف آنها وقتی عبارات در این قالبها بیان می‌شد. احتمال حمایت هواداران موردنظر از موضع کینگ بیشتر می‌شد.

احتمالاً این شیوه از توصیف و شخصیت‌پردازی را نیز بتوان در دیپلماسی عمومی خاورمیانه مورد استفاده قرار داد؛ به‌این معنا که در هنگام ذکر عنوان برای دشمنان، باید دقت کرد تا ناخواسته موجب تحقیر کسانی نشویم که آمریکا در صدد جذب آنها است؛ هرچند البته در شرایط خاصی، تحقیر و توهینهای بین‌المللی نیز ممکن است قابلیت توجیه و محل بحث داشته باشد. در کل منظور آن است که دشمنان را می‌توان بی‌آنکه مشخصاً از آنها نام برده شود، تحت عناوین افراط‌گرایی، دیکتاتوری، استعمارگر زنان و سایر اقدامات نفرت‌انگیز از نظر هواداران مورد نظر - به‌عنوان متهمان به ارتکاب جرم مورد خطاب و شناسایی قرار داد.

پیام عمومی ماندلا

ماندلا نیز همچون کینگ به‌دنبال جلب طیف گسترده‌تری از هواداران بود. به متن زیر توجه کنید:

«هرچند از سوی عده‌ای نیز پیشنهاد تشکیل یک جبهه واحد از گروههای تحت ستم مطرح شد، اما سازمانهای مختلف غیراروپایی، بسیار از یکدیگر دور بودند و تلاشهای آنان برای ایجاد هماهنگی و اتحاد بیشتر، همچون فریادزدن در بیابان بود، تو گویی که این روز را سحری نبود، سحری امیدبخش که در آن مردم تحت ستم دوش به دوش یکدیگر علیه دشمن مشترک بجنگند. اما امروز مادرحالی از مبارزه مردم تحت ستم سخن می‌گوییم که این مبارزه تحت هدایت سازمانهای خودجوش مردم حمایت مردم در حال حرکت به‌سوی یک فرماندهی واحد است»^{۲۳}.

هرچند دستیابی به طیف گسترده‌تری از هواداران برای ماندلا مشکل بود و بخشی از آن به دلیل پراکندگی بیشتر «مردم تحت ستم» (هواداران اصلی ماندلا) - در مقایسه با هواداران اصلی کینگ - بود، اما احتمالاً به‌کاربردن عبارات تفرقه‌انگیز از سوی ماندلا در دوران پیش از زندان، مانع از جذب طیف گسترده‌تری از هواداران شده بود:

«انجمن آفریقای جوان (SOYA)، همچون جنبش اتحاد - که در حکم سازمان مرکزی محسوب می‌شد و انجمن آفریقای جوان چند سال پیش از آن انشعبا کرد - بخشی فاقد اهمیت و متشکل از روشنفکران تندمزاج و مستاصل است که اعتمادبه‌نفسشان را کاملاً از دست داده‌اند و فاقد هرگونه بلندپروازی سیاسی هستند و از هر نوع چالش سیاسی مهم احتراز می‌کنند. در تملی تاریخ حیات این تشکل، هیچ اقدامی فراتر از خرابکاری و رسوایی از آنها سراغ نداریم. آنها همراه با پیتر ماخنز (Peter Makhenes) و گروه پسران سرزمین زولو (Sons of Zulu land) پی‌درپی از صحنه سیاسی ناپدید شده و ناگهان در کنار پلیس و روبروی مبارزه عادلانه مردم آفریقا قرار می‌گرفتند. مردم آفریقا به‌خوبی دوستان و دشمنانشان را می‌شناسند؛ چنان‌که در سراسر کشور با این باندها رفتار تحقیرآمیزی می‌شود که سزاوار آن هستند. با صرف وقت و تلف کردن کاغذ و قلم و نوشتن درباره سازمانهای قلابی که تحت

عناوین و شعارهای سویرانقلابی بر ضد مبارزات دوستان و اقوامشان در خدمت پلیس قرار می‌گیرند، چیزی حاصل نخواهد شد. تمایل اعضای سابق کنگره هوادار و یکپارچگی آفریقا (PAC) مبنی بر سکوت اختیار کردن و ماندن در خانه‌ها یکی از تناقضات شوک‌آور و از جمله آشفتگیهای شگفت‌انگیز است. برای آنها چیزی مصیبت‌بارتر از تلاشهای تاسف‌بارشان در جلوگیری از انجام تظاهرات نبود. حتی به‌صورت موضعی، بسیاری از هواداران سابق کنگره (PAC) شدیداً به مخالفت با رهبرانشان برخاستند و در این میان کسانی بودند که احساس می‌کردند دیگر نمی‌توانند از اشتباهات احمقانه و مصیبت‌بار آنها پیروی کنند»^{۲۴}.

این شیوه بدویبراه‌گویی ماندلا، در تقابل با گفتمان معتدل کینگ قرار دارد. افرادی که ماندلا سعی در بی‌اعتبار کردن آنها دارد، بیش‌ازآن که مخالفان و دشمنان وی باشند، شاید بتوان آنها را رهبران رقیب او به‌حساب آورد. به‌هر حال، شاید بتوان گفت زبان مورد استفاده ماندلا، جذب کسانی را که وی به دنبال جلب حمایتشان بود، با مشکل مواجه می‌ساخت.

علاوه‌براین، موضوعات مورد انتقاد ماندلا، فراتر از رهبران رقیب به مخالفان نیز تسری پیدا می‌کرد. در موقعیتهای مختلف ماندلا نیز همچون کینگ در مشخص کردن و تعیین حدود حلقه مخالفان دقت و احتیاط بسیاری انجام می‌داد:

«مایلم که بار دیگر بر روی اهداف مبارزاتی تاکید کنم. ما مخالف هیچ دولت و یا طبقه‌ای از مردم نیستیم. ما مخالف سیستمی هستیم که سالها است بخش وسیعی از مردم غیراروپایی را در اسارت خود گرفته‌است»^{۲۵}.

اما لحن کلام ماندلا پذیرش این ادعا را مشکل می‌کرد. زبان ماندلا به‌گونه‌ای بود که اغلب تمامی سفیدپوستان را به‌عنوان مخالف و دشمن در اذهان تصویر می‌کرد. به متن زیر توجه کنید:

«تأثیر مضاعف تمامی این پارامترها در جهت حفظ و تداوم سیاستهای کاذب و فاسد برتری سفیدپوستان است. موضع دولت در قبال ما این است: «باید آنها را زیر مشت و لگد و هدف باتوم و گلوله قرار داد و آنها را زیر پا له کرد. حتی اگر شانس حفظ برتری برای سفیدپوستها به کمترین حد خویش تقلیل یافته باشد، ما باید برای حفظ این برتری آماده باشیم سراسر کشور را غرق در خون کنیم» درحالی‌که هیچ سندی در خصوص برتری و آقایی سفیدپوستان وجود ندارد؛ کما‌آنکه در کشورهای چین، هند، اندونزی و کره، امپریالیسم آمریکا، انگلیس، آلمان و فرانسه که بر پایه ایده برتری اروپاییان بر آسیاییها برقرار بود، به‌طور کامل فرو پاشیده‌است»^{۲۶}.

به مناسبتهای مختلف ماندلا تلاش می‌کرد سفیدپوستانی را که از آرمانهای او حمایت می‌کردند و یا آن دسته از افرادی را که می‌شد بالقوه و یا بالفعل در زمره هواداران محسوب کند، مورد تحسین قرار دهد:

«دانشجویان اروپایی در دانشگاههای رودز (Rhodes) و ویت واترزند (Wit watersrand) حضور چشمگیری در تظاهرات داشتند. اعلام حمایت آنها نشان داد که حتی در میان سفیدپوستان نیز نیروهای چالش‌برانگیز و مخالف با برتری نژادی سفیدپوستان وجود دارد و به محض اعلام، آماده‌اند به عرصه نبرد وارد شوند»^{۲۷}.

این موضع گیری ماندلا از تلاش او برای متمایز ساختن عموم سفیدپوستان از سفیدپوستان معتقد به برتری نژادی حکایت دارد. در واقع با این تقسیم بندی، ماندلا در صدد بود جداییش را در میان طیف گسترده تری از هواداران گسترش دهد؛ اما با الفاظی که به کار می برد، گاهی قادر نبود میان سفیدپوستانی که از وی حمایت می کردند و یا ممکن بود از او حمایت کنند و آن دسته از سفیدپوستانی که مخالف او بودند، به گونه ای دقیق و مناسب تمایز ایجاد کند؛ چنان که سخنان آغازین ماندلا در جلسه محاکمه اش به خوبی این ناکامی او را نشان می دهد:

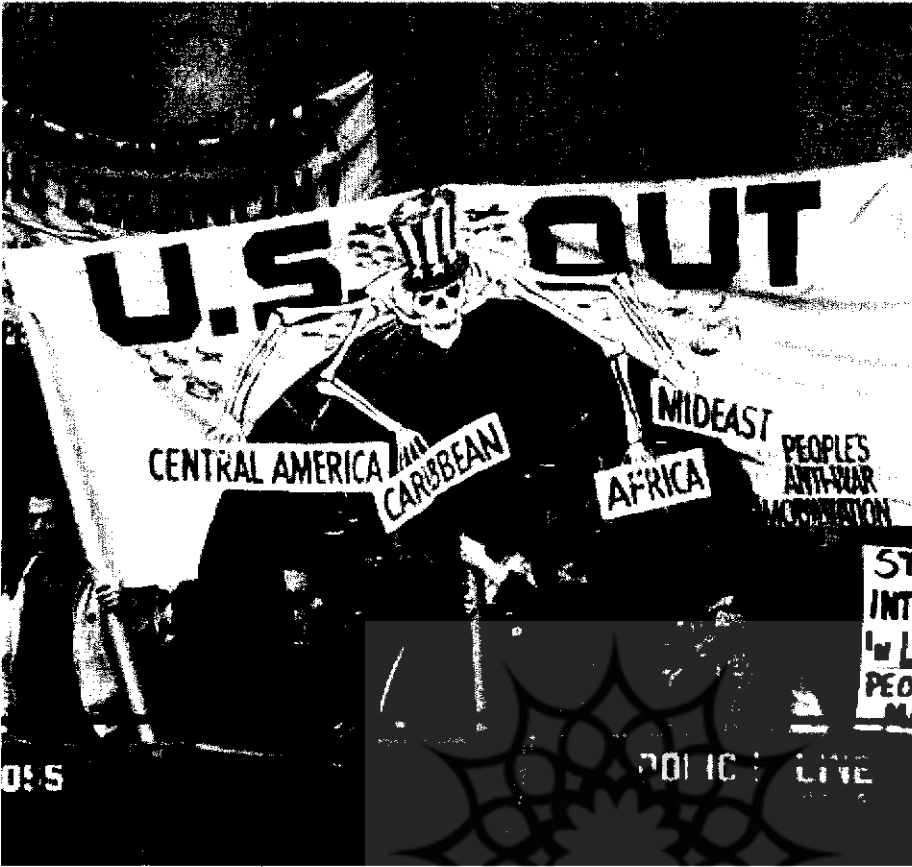
«باید ذکر کنم که در این درخواست، به طور مکرر به مردم سفیدپوست و مردم سفیدپوست اشاره می کنم. در عین حال می خواهم این موضوع را روشن کنم که من نژادپرست نیستم و از نژادپرستی متنفرم؛ چرا که از نظر من نژادپرستی جزو اعتقادات بربرها و مردم بی تمدن است؛ چه این مردم سفیدپوست باشند و چه سیاهپوست. اصطلاحاتی که در این درخواست به کار می برم، به واسطه ماهیت درخواست است که مرا وادار به استفاده از آنها می کند.»^{۲۸}

این احتمال وجود داشت که ادعای ماندلا مبنی بر «نژادپرست» نبودنش به واسطه استفاده مکرر از نژادپرستی، از سوی سفیدپوستها رد شود. این بدان معنا نبود که ماندلا فردی دورو بود و یا ادعای نژادپرست نبودنش باطل بود و تمامی سفیدپوستها مخالفش نبودند، بلکه حتی اگر مقصودش این نبود، باز هم لحن و الفاظی که به کار می گرفت، باور سفیدپوستان به دورویی و باطل بودن ادعای او را آسانتر می کرد. کاربرد الفاظی از این قبیل که باور سفیدپوستان را به این جهت سوق می داد، احتمالاً به ناکامی ماندلا در فراهم ساختن طیف گسترده تری از هواداران سفیدپوست پیش از زندانی شدن، کمک می کرد.

ماندلا پس از زندان، نشان داد که دست کم در ملاء عام رهبری متفاوت و بهتر از گذشته است. ماندلا پیش از زندان، رهبر کنگره ملی آفریقا (ANC) بود. کنگره ملی آفریقا یک سازمان چندشاخه و یکی از چند سازمانی بود که نمایندگی مردم سیاهپوست در آفریقای جنوبی را برعهده داشتند؛ از این رو ماندلا دائم در حال رقابت برای جلب هواداران بیشتر در داخل و خارج کنگره ملی آفریقا به رقابت می پرداخت، گرچه عملاً دایره این هواداران محدود بود و صرفاً سیاهپوستان و سایر مردم تحت ستم را در برمی گرفت.

در دوران زندان، شأن و تصویر ماندلا ارتقاء پیدا کرد. نخست این که او عهده دار سمت رهبری زندانیان کنگره ملی آفریقا شد که مسئول مبارزه برای بهبود شرایط زندانیان در ملاقات با مقامات دولتی، مقامات عالیتر به خارجی و از همه مهمتر روزنامه نگاران بود. دوم، او از تصمیم راهبردی کنگره ملی آفریقا سود می برد که او را در مبارزات سیاسی بین المللی در سال ۱۹۸۰ به عنوان چهره اصلی و محوری مطرح کرد.

ماندلا تا زمان آزادی اش از زندان، به شخصیتی افسانه ای تبدیل شده بود. ظاهرش، چهره و نامش با جنبش خاتمه دهنده به تبعیض نژادی مترادف شده بود و این وضعیت بسیار متفاوت از زمانی بود که او نومیبدانه برای جلب هواداران مبارزه می کرد. استراتژی کنگره باعث شد تا ماندلا نسبت به قبل، هواداران گسترده تری از جمله بخش قابل



ملاحظه ای از سفیدپوستان را فراتر از آفریقای جنوبی، در سطح بین المللی به خود جلب کند.

اظهار نظرهای عمومی ماندلا نشانگر این تغییرات بود. نقل قولهای ذیل نشان دهنده آن است که او در خطابه هایش برای طیف گسترده هواداران و مشخص کردن مخالفان دقت و وسواس بیشتری نشان می داد و در توصیف مخالفانش بارها به جای «سفیدپوستها» از واژه «انظام آپارتاید» استفاده می کرد:

«تنها از طریق اقدامات عمومی هماهنگ است که می توانیم پیروزیمان را تضمین کنیم. ما از هموطنان سفیدپوستان برای تشکیل کشوری جدید در آفریقای جنوبی دعوت می کنیم. جنبش آزادیخواهی کانونی سیاسی شما (سفیدپوستان) نیز هست. از جامعه بین المللی می خواهیم که دست از تلاش برای منزوی کردن رژیم آپارتاید برندارد. رفع تحریمها در حال حاضر باعث به خطر افتادن تمام مراحل و اقداماتی می شود که در جهت محو کامل رژیم آپارتاید انجام شده است.»^{۲۹}

تاکتیکهای ماندلا به طور کامل تغییر نکرد، اطلاق مخالف و دشمن به «سفیدپوستها» کمتر صورت می گرفت هر چند همچنان از سوی وی تکرار می شد:

«گستره فقر و محرومیت میلیونها انسان را باید با چشم دید تا باور کرد. غنا و ثروت هموطنان سفیدپوستان و مداخله عمومی در اقتصاد به منظور تامین این ثروت، صدمات جبران ناپذیری وارد کرده است.»^{۳۰}

«دولت اقلیت سفیدپوست در اداره امور کشور از هر ابزاری برای تامین و حفظ قدرت اقتصادی در دست

سفیدپوستان - به ویژه تجارتهای بزرگ - استفاده می کند. البته هدف از این اقدامات تضمین تداوم برخورداری سفیدپوستان از یک زندگی مرفه است.»^{۳۱}

تفاوت رویکردهای ماندلا و کینگ احتمالاً موجب تفاوت در شرایط و به تبع آن اتخاذ تاکتیکهای متفاوت شده است. کینگ به دنبال جلب طیف گسترده تری از هواداران و جذب کمک سفیدپوستهای میله رو بود. ماندلا توجه بیشتری به ایجاد قطب بندی نشان می داد. او به اندازه ای که کینگ تلاش کرد، برای جذب سفیدپوستان اقدامی صورت نداد. شاید در اوایل - دوران پیش از زندان - از نظر وی جلب چنین حمایتی بسیار غیرمحمول به نظر می رسید و او این گونه تصور می کرد که راه پیشرفت از طریق تغییر و تحولات داخلی هموار نخواهد شد - یعنی همان شیوه ای که کینگ مدنظر داشت و در واقع به آن دست پیدا کرد - از نظر ماندلا. قطب بندیهای عمیق و متشنج ساختن اوضاع تا رسیدن به سطوح بحران و به تبع آن به واکنش واداشتن جامعه بین الملل راه حل مناسب تری بود. طبق این سناریو، «جامعه بین المللی» نقش «طیف گسترده تری از هواداران» را ایفا می کرد که ماندلا سعی داشت مستقیماً به آنها متصل شود؛ یعنی همان کسانی که نظیرشان را کینگ در آمریکا مستقیماً بسیج کرده بود.

بر فرض که این اقدام استراتژی مورد نظر ماندلا بود، پرسشی که مطرح می شود این است که آیا استراتژی مذکور را می توان به عنوان مدلی برای دیپلماسی عمومی در آمریکا به کار گرفت. برای دیپلماسی عمومی در خاورمیانه کدامیک از این دو بهتر به کار می آید: روش و استراتژی

کینگ که بر طیف اصلی و قابل توسعه‌ای از هواداران متمرکز شده بود و یا شیوه و استراتژی ماندلا که اساسا بر بسیج هواداران با ارایه تصویری تند و خصمانه از مخالفان اصرار داشت؛ هرچند البته ماندلا بعدها این شیوه از انتقال پیام را تعدیل کرد و دایره هواداران را گسترش داد.

فحوا و نتیجه‌گیری از اظهار نظرها

پرسش قبل، معضلی را مورد تاکید قرار می‌دهد که دیپلماسی عمومی آمریکا عموما و به‌ویژه در منطقه خاورمیانه با آن مواجه است.

نخست این خطر وجود دارد که یک تلاش احتمالا ظریف‌تر و مدبرانه در عرصه دیپلماسی عمومی، ممکن است بیش از حد منفعلانه و بی‌ثمر باشد؛ چراکه استراتژی این تلاش بر پایه جذب طیف بسیار گسترده‌تری از هواداران بود. این طیف شامل افراد دو گروه نخست می‌شود که پیش از این درباره آنها بحث شد؛ یعنی کسانی که قبول دارند ارزشهای مورد نظر آمریکا امور خیر هستند و کسانی که ممکن است بر این باور باشند که اهداف مورد نظر آمریکا امور خیر نیستند اما در حال آنها را ابزاری برای تحصیل سایر اهداف اساسی می‌دانند. با نظر به این گستردگی، احتمالا شیوه مذکور پیش پا افتاده و بی‌خاصیت به نظر برسد.^{۳۳}

دوم، در صورتی که استراتژی مورد نظر در صدد باشد به صورت فعال و رودررو مخالفان خاصی را در جامعه مسلمانان مورد شناسایی و هدف قرار دهد تا بدین وسیله طیف گسترده‌تری از هواداران را بسیج کند. آنگاه بیم آن می‌رود که استراتژی مورد نظر ستیزه‌جویانه و متکبرانه جلوه کند.^{۳۴}

شناسایی «مخالفان» واقعی، در منطقه خاورمیانه^{۳۵} و نیز در خارج از آن، ممکن است مانع از بروز ریسک نوع اول اما باعث افزایش احتمال ریسک نوع دوم شود.

باین حال، شاید این معضل بیش از حد بی‌فایده جلوه داده شده است. احتمال می‌رود با تاکیدات مکرر و مختلف بر پرهیز از بروز یک ریسک بدون افزایش بی‌دلیل ریسک دیگر، عملا بتوان این دو استراتژی را با یکدیگر تلفیق کرد. علاوه بر این، تلفیق موثر استراتژی‌ها می‌تواند با گذشت زمان عملی حسابگرانه محسوب شود؛ همانطور که استراتژی و پیامهای ماندلا در دوران پیش و پس از زندان از این روند پیروی می‌کرد.

چارچوبی را که برای تحلیل تجربیات ماندلا و کینگ مورد استفاده قرار دادیم، قابل تفسیر و انتقال به کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه است؛ هرچند شاید برای این منظور ناگزیر از گسترش این چارچوب باشیم. در هر دو شیوه، چالش اصلی چه در مواجهه با روش کینگ و ماندلا در گذشته و چه در مواجهه با دیپلماسی عمومی آمریکا در حال حاضر چگونگی تدوین و انتقال یک پیام الزام‌آور است که بتواند از کالاهای عمومی نظیر احقاق حقوق مدنی در آمریکا و آفریقای جنوبی در زمان کینگ و ماندلا، جوامع باز و آزاد، مدارا و حقوق بشر در دیپلماسی عمومی آمریکا حمایت کند.

همچون آمریکا و آفریقای جنوبی، قوم‌شناسی و جامعه‌شناسی منطقه خاورمیانه نیز به‌خوبی مستعد

تمایزگذاری میان گروههای مختلف مسلمان براساس انکار یا پذیرش آنها نسبت به آن دسته از کالاهای عمومی است که آمریکا چه برای خودش و یا برای دیگران آنها را مدنظر دارد. به‌عنوان مثال، چریل بنارد (Cheryl Benard) در جهان اسلام چهارنوع موضعگیری ایدئولوژیک را از یکدیگر متمایز می‌کند که^{۳۶} طیف‌بندی این گروهها از راست به چپ عبارت است از:

۱ بنیادگرایان؛ که ارزشهای دموکراتیک و فرهنگ غربی را قبول ندارند و به هنگام مقاومت در برابر این ارزشها از به‌کارگیری خشونت حمایت می‌کنند.

۲ سنت‌گرایان؛ که خواستار جامعه‌ای محافظه‌کار بوده و نسبت به مدرنیته نوآوری و تغییرات بدگمان هستند.

۳ نوگرایان (مدرنیستها)؛ که به انجام برخی از اصلاحات در اسلام و قرار گرفتن اسلام در راستای مدرنیته علاقمند هستند.

۴ سکولاریستها؛ که خواستار پذیرش جدایی دین و دولت از سوی اسلام هستند.

بنارد معتقد است که هواداران اصلی دیپلماسی عمومی واقع‌گرا باید نوگرایان باشند. سنت‌گرایان و سکولاریستها به درجات مختلف دربرگیرنده گروههای میانی و در حال تغییری هستند^{۳۷} که بسته به موضوع و شرایط ممکن است به‌نوگرایان بپیوندند. بنیادگرایان کم‌وبیش بدون تغییر در نقش مخالف قرار می‌گیرند. نظر بنارد بر این است که با این گروه باید قطعانه مخالفت و مبارزه کرد.^{۳۸} ضمن آن که احتمال می‌رود این مخالفت قاطع با آنها، تقویت و اتحاد هواداران را در پی داشته باشد.

سایر کارشناسان، هواداران و مخالفان مسلمان را به‌گونه‌ای توصیف می‌کنند که از لحاظ فلسفی و مذهبی قربت نزدیکی با مبحث بنارد پیدا می‌کنند؛ باین تفاوت که توضیحات آنها برخلاف بنارد، بیشتر مبهم بوده و کمتر قابل پیش‌بینی و برنامه‌ریزی هستند.^{۳۹}

همچون تمامی مواردی که عناصر خاصی در طول یک طیف قرار می‌گیرند، تفکیک و طبقه‌بندی دقیق و ظریف این چهار دسته نیز بسیار دشوار خواهد بود؛ چنان که گاهی ممکن است میان گروه سنت‌گرایان و نوگرایان تا حد زیادی همپوشانی ایجاد شود؛ یعنی ممکن است افرادی که به‌خاطر اصرار بیش از حد بر پس‌زدن مدرنیته در جوامعشان با مشکل مواجه شده‌اند، در عین حال از حفظ ارزشهای سنتی در جامعه حمایت کنند. این نوگرایان شکاک (یا سنت‌گرایان مترقی)، حتی اگر این نوگرایی به‌کندی صورت گیرد و یا تنها در برخی بخشها محقق شود، باز هم ممکن است به سمت اسلام نوگرا تمایل پیدا کنند. در واقع آنان همیشه نسبت به تحقق اصلاحات کامل‌تر بدگمان هستند. بسته به تاکتیکی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، اگر با بنیادگرایان قطعانه برخورد شود، در اثر این نوع برخورد ممکن است سنت‌گرایان و یا نوگرایان شکاکی را که تبدیل آنها به حامیان و هواداران ارزشهای مدرن حائز اهمیت است، از ادامه مقاومتشان در برابر این ارزشها ناامید کند.

در اینجا مطالعه موردی کینگ و ماندلا نشانگر اثرات بالقوه به‌کارگیری تاکتیکیهای مختلف است. «ریسک ماندلا» این هشدار را به ما می‌دهد که هدف‌قراردادن

خشونت‌بار بنیادگرایان در این سطح گسترده به‌گونه‌ای است که سنت‌گرایان و نوگرایان شکاک نیز احساس می‌کنند که هدف قرار گرفته‌اند و این باعث از دست رفتن حمایت آنان خواهد شد. رویکرد کینگ، به ما توصیه می‌کند به جای تمرکز بر روی بنیادگرایان، بر روی کالاهایی متمرکز شویم که نوگرایان و احتمالا سنت‌گرایان مترقی به‌دنبال آنها هستند. هرچند «ریسک کینگ» گویای آن است که فطب‌بندی ممکن است به‌لحاظ ابزاری ضروری باشد و ناکامی در هدف‌قراردادن محکم و قاطعانه بنیادگرایان ممکن است باعث از بین رفتن تاثیر محرک مورد نظر بر هواداران شود.

ریسکهای مورد بحث با هر روشی که مواجه شوند چه در دیپلماسی بسیار فعال و چه در نوع بسیار منفعل ممکن است باقی بمانند و حفظ شوند، اما یک نتیجه‌گیری عمومی از بحث قبلی باید تکرار شود: آن‌گونه که همیشه تصور می‌شده است، نباید تصور کرد که مهارتها، تکنیکها و تاکتیکیهای موثر در بازاریابی و عرضه کالاهای خصوصی، در عرضه و ترویج کالاهای عمومی نیز قابل استفاده و موثر خواهند بود.

باین حال، پذیرش این نکته حائز اهمیت است که توجه و تمرکز افراد خلاق و ایده‌های مبتکر، به سازمانهای دولتی عهددار مسئولیت اجرای دیپلماسی عمومی محدود نمی‌شود. همان‌گونه که تاکید کرده‌ایم، بازاریابی و عرضه کالاهای خصوصی بسیار متفاوت از یک تلاش موثر و حمایت‌شده در عرضه کالاهای عمومی از طریق دیپلماسی عمومی است. در هر حال، طرح این پیشنهاد کاملا با بحث بر سر این که دولت (یعنی بخش دولتی) باید تنها یا حتی جایگاه اصلی دیپلماسی عمومی باشد، تفاوت دارد. تمرکز مجدد و بهره‌گیری از استعدادهای موجود در بخشهای اطلاعات، ارتباطات، تبلیغات و شاغلان در این بخشها در بهبود دیپلماسی عمومی آمریکا باید در اولویت قرار گیرد.

نانسی اسنو (Nancy Snow) این نکته را به‌نحو موثری بیان کرده است:

«دیپلماسی عمومی در اصل نمی‌تواند از سوی خود دولت آمریکا نشأت بگیرد؛ چراکه در آن صورت بینش و تصورات رئیس‌جمهور و مقامات دولتی در شرح و تبیین دیپلماسی عمومی آمریکا دست بالا را خواهد داشت. مقامات رسمی از جایگاه خاص خود برخوردارند، اما به‌خاطر در اختیار داشتن کلیدها و کدهای سری همواره در مظان هستند. منبع اصلی مبارزه‌ای که نشان‌دهنده تصویر آمریکا است، در واقع باید از میان خود مردم آمریکا نشأت بگیرد.»^{۴۰}

وقتی که ذهنیت ما به مساله به‌این صورت باشد، رویکردهای دیگر اعم از جدید یا قدیم ارزش بررسی و تامل را خواهند داشت:

وظایف دیپلماسی عمومی و موانع پیش روی آن به‌اندازه‌ای چالش‌برانگیز است که عرضه‌کننده این دیپلماسی باید به‌دنبال استعدادهای خلاق و جلب نظرات جدید از بخش خصوصی و برخوردار ساختن مأموریت دیپلماسی عمومی از پشتوانه عناصر اصلی خارجی باشد. مهارتهای تشویقی و ظرفیتهای ارتباطاتی کینگ و ماندلا را در این راستا می‌توان به‌کار گرفت، اما موفقیت‌آمیز بودن

September 25, 2003

۱۳- در مبحث مصرف، «رقابت» به این معنی است که مصرف یک کالای خصوصی از طرف یک مصرف کننده موجب کاهش مصرف آن کالا از سوی مصرف کننده دیگر می شود.

۱۴- به توضیحات زیر از زبان وزیر دادگستری اسرائیل در پی تخریب خانه های آوارگان فلسطینی در اردوگاه غزه توجه کنید. او می گوید: «در چشم جهانیان اسرائیلیها شبیه دیو هستند (۲۰۰۲ Los Angeles Times, May ۰۲) کسانی امریکایی ها که از مردمی حمایت می کنند که در چشم دیگران دیو جلوه می کنند. مایلند دیگران نگاهی خلاف واقع نسبت به آنها داشته باشند.

15- See Bernard Lewis, "Democracy and the Enemies of Freedom," The Wall Street Journal, December 22, 2003

16 - "Where Do We Go From Here?" 1967

17 - Address to the Montgomery Association, 1955

18 - "Beyond Vietnam," 1967

19 - "Where Do We Go from Here?" 1967

20 - "Where Do We Go from Here?" 1967

21 - "Give Us the Ballot," 1957

22 - "Where Do We Go from Here?" 1967

23 - "No Easy Walk Freedom," 1953

24 - "General Strike," 1961

25 - "We Defy: 10,000 Volunteers Protest Against 'Unjust Laws,'" Drum, August 1952

26 - "No Easy Walk to Freedom," 1953

27 - "General Strike," 1961

28 - "Black Man in a White Court," 1962

29 - Address to Rally in Cape Town, 1990

30 - Address to the Joint Session of the Houses of Congress, 1990

۳۱- سخنرانی افتتاحیه نلسون ماندلا به مناسبت امضاء بیانیه ای اینترنتی به منظور فراهم ساختن ظرفیت ملی برای انجام پژوهش های اقتصادی و سیاستگذاری، ۲۳ نوامبر ۱۹۹۱، در:

<http://www.anc.org.za/ancdocs/history/mandela/1991/sp911123.html>(online as of August 6, 2004)

۳۲- این نوع از ریسک را می توان «ریسک کینگ» نامید.

۳۳- ریسک دوم را می توان «ریسک ماندلا» نامید.

۳۴- به عنوان مثال: اسلامگرایان سنییزه جو و مستبد، رک به

Lewis, op. cit., 2003

۳۵- همچون برخی از اروپاییها - به ویژه افرادی در آلمان و فرانسه - که مصرانه و مکرر با پذیرش کشور اسلامی ترکیه در اتحادیه اروپا مخالفت می کنند.

۳۶- این بحث از منبع زیر برگرفته شده است:

Cheryl Benard, Civil Democrate Islam: Partners, Resources, and Strategies, Santa Monica, Calif.: RAND Corporation, MR - 1716 - CMEPP, 2003; and Cheryl Benard, "Five Pillars of Democracy: How the West Can Promote an Islamic Reformation," RAND Review, Vol. 28, No. 1, Spring 2004, pp. 10-13

37 - See Benard, op. cit., 2003 and 2004

۳۸- برنامه بنارد برای مخالفت محکم و «قاطعانه» در برابر بنیادگرایان به شرح زیر است: به چالش کشیدن و افشاکردن خطاهای آنها در تفسیر اسلام، بر ملاکردن ارتباطشان با گروههای غیرقانونی، روشن کردن ناتوانی آنها در ایجاد توسعه در کشورها و جوامعشان و آشکار کردن فساد، ریاکاری و اخلاق سستی آنها

(Benard, op. cit., 2003 and 2004)

39 - See Jack Miles, "Religion and American Foreign Policy," Survival, institute for Strategic Studies, Spring 2004; and Paul Berman, Terror and Liberalism, New York: Norton, 2003

40 - Nancy Snow, "How to Build an Effective U. S. Public Diplomacy: Ten Steps for Change," Address Delivered to the World Affairs Council, Palm Desert, Calif., December 14, 2003, in Vital Speeches of the Day, Vol. 70, No. 12, April 1, 2004, pp. 369-374

عمومی می تواند و باید به آنها دست پیدا کند. محدود می کنند. انزجار ناشی از اجرای برخی سیاستهای امریکا برای این کشور، همچنان دلیل دیگری است که تلاش برای تامین کالاهای موردنظر دیپلماسی عمومی را از طریق منابع دیگری غیر از دولت تقویت می کند.

ضروری به نظر نمی رسد پیامی که امریکا سعی دارد در مورد تکثرگرایی، آزادی و دموکراسی به دیگران بقبولاند، حتما از سوی دولت امریکا ابلاغ شود. ممکن است مخاطبان بالقوه ای که نسبت به امریکا نظر مخالف دارند، خودشان به پیام مدنظر امریکا وقوف داشته باشند، اما اگر خود دولت امریکا در جایگاه پیام رسان قرار گیرد، ممکن است آن پیام شنیده نشود. گرچه گرفتن پیام از منابع غیروابسته به دولت می تواند میان یک پیام بالقوه مطلوب (تکثرگرایی، آزادی و دموکراسی) و یک پیام رسان نامطلوب (دولت امریکا) فاصله ایجاد کند، اما این دو ناگزیرند در عین حال در پیوند با یکدیگر کار کنند. ■

پی نوشت ها

۱- این مقاله از متن زیر ترجمه شده است:

Charles Wolf, Jr. and Brian Rosen, "Public Diplomacy: How to Think About and Improve It", RAND Corporation.

2- R. S. Zaharna, "American Public Diplomacy and the Islamic and Arab World: A Communication Update & Assessment," Panel Two of a Hearing of the Senate Foreign Relations Committee, February 27, 2003 (Quoting Henry Hyde).

3 - Charlotte L. Beers, Hearing on American Public Diplomacy and Islam, Committee on Foreign Relations, United States Senate, February 27, 2003

4 - Zaharna, 2003 (quoting George W. Bush).

5 - U. S. Department of State, Dictionary of International Relations Terms, Washington, D. C., 1987, p. 85

6 - United States Information Agency Alumni Association, "What Is Public Diplomacy?" Washington, D. C., updated September 1, 2002. Online at <http://www.publicdiplomacy.org/1.htm> (as of August 6, 2004).

۷- رک به: منابع ارائه شده در؛

United States Information Agency

همچنین به سخنرانی ادوارد مورو (Edward Murrow) در مقابل کمیته های کنگره؛ و نیز به منابع دیگری که در آدرس زیر ارائه شده اند مراجعه کنید

<http://www.publicdiplomacy.org/1.htm>, 2002

8- Ibid.

9 - See Michael Holtzman, The New York Times, October 4, 2003

۱۰- این که آیا این انحصار دولتی به هنگام انتقال باید تغییر کند یا نه، سوال دیگری است که در ادامه مقاله مورد ملاحظه واقع خواهد شد. ۱۱- برای مطالعه این خطابه بلیغ رک به.

Newton Minow, "The Whisper of America," Loyola University, Chicago, 11, March 19-20, 2002, pp. 6-7.

Online at www.defenddemocracy.org/usrdoc/WhisperofAmerica.pdf (as of August 6, 2004).

12 - David Shelby, "Satellite Station Scheduled to Be Launched in Late December," Washington, D.C.:

Federal Information and News Dispatch, Inc.,

آن هنوز معلوم نیست. در هر حادثه های دولت نباید ابزار انحصاری دیپلماسی عمومی باشد. بلکه باید از بخشهای تجاری، دانشگاهی، پژوهشی و سایر سازمانهای غیردولتی مسئول بهره گرفت و آنها را از طریق یک فرایند رقابتی به این کار ترغیب کرد.

به جای انتقال پیام از طریق تک گوئیهای معمول، بجاست شیوه های متفاوت ارتباطی و انتقال «نظرات و ایده های بزرگ» دیپلماسی عمومی از طریق بحث و مذاکره مورد بررسی قرار گیرد. مناسب است روشهایی نظیر مباحثه های ساختاری، میزگردها، گفت و گو و جدل و ایجاد تعامل میان گروه های هوادار و مخالف با فراهم آوردن زمینه حضور مستقیم و زنده مورد توجه قرار گیرد.

نمایشهای جاری جهت انتقال اطلاعات صحیح و غیرمغرضانه به مردم خاورمیانه می تواند زمینه های اجرای نظرات پیش گفته را هرچه بیشتر مهیا سازد. رادیو سوا (Radio Sawa) و الحرة (Al Horra) از بودجه های دولتی استفاده می کنند اما در عرصه دیپلماسی عمومی، به طور مستقل اداره می شوند. گرچه این رسانه ها حاصل موفقیت های گذشته اند و در راستای تامین منابع دیپلماسی عمومی، بدون کمک گرفتن از دستگاه های دولتی پدید آمده اند، اما به هر حال راهکار موفقیت در این رسانه را در سایر رسانه ها نیز می توان به کار گرفت. این نوع نمایشهای تلویزیونی پیش از همه جا توسط الحرة انجام گرفت، اما نباید از سایر رسانه ها مثل صنعت چاپ و سخنرانیهای عمومی غفلت کرد. رادیو سوا موسیقیهای عامه پسند همراه با میان برنامه های خصری بخش می کند. تصور ضمنی از رویکرد این رادیو این است که شنونده با شنیدن توأمان موسیقی و گزارش اخبار، در قیلس با گوش دادن صرف به اخبار، بیشتر سرگرم خواهد شد. این استدلال را به مباحثات، میزگردها و تعامل زنده میان عناصر مختلف شنندگان نیز می توان تعمیم داد. در واقع چنین رویکردهایی با استفاده از ابزارهایی که به طور مستقیم منعکس کننده اهداف مورد نظر دیپلماسی عمومی هستند، از سود افزوده برخوردارند. مباحث آزاد، بیان نظرات رقیب و معارض و مشارکت شهروندانی که دارای نظرانی به شدت متفاوت هستند، از جمله این اهدافند. به کارگیری ابزار که کالاهای عمومی مدنظر دیپلماسی عمومی را به طور مستقیم منعکس می نمایند، به تحقق بهتر این دیپلماسی کمک می کند. در این حالت، در واقع خود رسانه به پیام دیپلماسی عمومی تبدیل می شود.

باین وجود، یک دیپلماسی عمومی اصلاح و بهینه شده باید نسبت به چیزی که می تواند به صورت واقع نگر به آن دست یابد، توقعات محدودی داشته باشد. سیاستهای امریکا، به ویژه در مورد منازعه اسرائیل - فلسطین و همچنین عراق، بی گمان باعث برانگیخته شدن مخالفت مردم خاورمیانه و جهان اسلام و بی توجهی آنها به پیامهای دیپلماسی عمومی امریکا می شود؛ یعنی جریانی برخلاف خواست امریکا که خواستار انتقال این پیامها است، روی می دهد. این سیاستها علیرغم آن که از منطلق خاصی هم برخوردارند، اما در واقع تحقق اهدافی را که دیپلماسی